

تحلیل واژه خطابه و تناسب آن با دوره‌های جاهلی و اسلامی

دکتر حامد صدیقی*

دکتر محمود شکیب**

بشیر ذوالعلی***

چکیده

خطابه، به عنوان یکی از فنون ادبی هر زبانی به شمار می‌رود که می‌تواند آینه تمام‌نمای فرهنگ، احساسات و تفکرات هر جامعه‌ای در هر عصری باشد.

نگرشی ژرف به جامعه قبل و بعد از اسلام مبین این موضوع است که الفاظ خطابه با ایده‌های مردم در هر دوره تناسب داشته و احساسات تقریباً متفاوت آنها را رونمایی می‌کند، به طوری که خطابه‌های جاهلی، آینه احساس و ساده‌نگری و خطابه‌های صدر اسلام، آینه تفکر و کمال‌طلبی و خطابه‌های اموی، جلوه‌گر قدرت‌طلبی و آشفتنگی در جامعه آن روز است.

واژگان کلیدی

خطبه، لفظ، معنی، جاهلی و اسلامی.

* استاد دانشگاه تربیت معلم.

** دانشیار دانشگاه تهران.

*** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

بی‌شک یکی از موضوعات بسیار مهم و ادبی که در دوره‌های مختلف ادبیات عربی قابل بررسی است خطابه می‌باشد. البته این موضوع در دوره‌ای به عنوان رکن مؤثر ادبیات مورد توجه بوده و به نام آوران‌ش به دقت پرداخته می‌شد و در دوره‌ای دیگر آنچنان مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد که گویی به کلی فراموش شده و در شمار فنون ادبی نیست. در حالی که این فن اگر ائتلاف و تناسب نسبتاً تامی با دوره کاربرد خود داشته باشد به خوبی یاریگر هر شاعر و نویسنده توانا بوده و معرف بسیار خوبی برای ویژگی‌های حاکم بر آن عصر است. آری خطابه نوعی سخن و گونه‌ای از بیان آدمی است که او را از موجودات دیگر ممتاز ساخته و به لطف آن، افکار از مغزی به مغز دیگر انتقال می‌یابد. البته گاهی حاجات و احساسات و افکار قابل انتقال نیست بلکه باید در تدوین و تبیین الفاظ، دقت و اشراف صورت گیرد و جمله‌ها به گونه‌ای ادا شود که با توجه به معنایش به حقوق دیگران صدمه نزند و به تعارض و تراحم و تضاد با منافع مخاطبین برنخیزد.

بایستی خطیب آنچنان مخاطب خویش را مجذوب و مدهوش نماید که بی‌اختیار به دنبال مقاصد کلام حرکت کند و گاه آنچنان احساساتش تحریک شود که فریاد کشد و اشک بریزد و قلبش به تپش آید و گمشده خود را بیابد، حال اگر غرض از سخن، نقل فکر و درک معنا به واسطه الفاظی ساده و به دور از آرایه‌های ادبی باشد. کلام عادی و عامیانه است حتی اگر مطلب علمی باشد، اما به محض اینکه احساس و عاطفه به واسطه صنایع ادبی چاشنی آن می‌شود و به تعبیری سحر در کلام راه می‌یابد، دیگر عامیانه نیست بلکه در قلمرو خطابه بوده و شنیدنش گرچه تکراری باشد صفایی دیگر دارد.

به هر حال خطابه‌های جاهلی برخاسته از نزاع‌های قومی، سفر در بیابان و صحرا، جستجوی مشرب و ماوی برای آرمیدن در دل وادی و کامجویی از تمام مظاهر طبیعی آن است (حنّا فاخوری، ۱۴۲۲هـ: ج ۱، ص ۱۱۷)، محیطی که سادگی و بی‌خبری از فراسوی بادیه و حتی آخرت در الفاظ و معانی خطابه مشهود و محسوس است. سپس در دوره اسلامی، قالب سخن برخوردار از ادب و تواضع و محتوا، سرشار از معانی بلند و باورهای دینی و اجتماعی می‌گردد و چون به دوره اموی می‌رسد شرایط حاکم، بر الفاظ و معانی خطابه اثر می‌کند یعنی گاه خطابه فارغ از حمدهای متعارف و بسمله‌های معمول آغاز و با معانی دنی همراه می‌گردد. آنگاه در دوره عباسی، خطابه توسط خلفا، محدود و محصور به نمازهای جمعه و جماعات و بعضاً عیدین گشته و فتیله مشتعل آن پایین نگاه داشته می‌شود. به همین منظور در این مقاله با بررسی و تحلیل واژه خطابه و تطبیق محتوای آن با دوره‌های مختلف بی‌می‌بریم که قالب سخن نیز به تناسب دوره در معرض تغییر قرار گرفته است.

خطابه و الفاظ کاربردی آن

(الخطاب) بکسر خاء و تخفیف طاء: توجیه سخن به سمت و سویی دیگر به قصد تفهیم و آن با واژه تخاطب، مرادف است (تهنانونی، ۱۸۶۲م: ج ۱، ص ۷۳۰) و در قرآن کریم «لا یملکون منه خطاباً» (نبا، ۲۷)،



«... اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (فرقان، ۶۳ و مؤمنون، ۲۷) آئیناه حکمه و فصل الخطاب» (ص، ۲۰) ولا تخاطبونی فی الذین ظلموا انهم مغرَقون (هود، ۳۷) شاهد معنای خطاب است.^۱

(الخطابه) بفتح خاء: فریب دادن مردم با زبان، همچنان که نزد اهل منطق، به قیاسی که از مقبولات و منظومات خطیب سرچشمه می‌گیرد قیاس خطابی گویند. (تهنائی، ۱۸۶۲م: ص ۷۳۰)

(الخطبه): به معنای طلب ازدواج، مثل خطبُ فلانه (از فلانی خواستگاری کردم) پس خطبه همان چیزی است که در دفاتر ازدواج خوانده می‌شود همچنان که در آیه شریفه آمده «ولا جناح علیکم فیما عرَضتم هی من خطبه النساء» (بقره، ۲۳۵)

اما در مواضع دیگری از مصحف شریف واژه خطب به معنای کار بزرگ و سخن مهم به کار رفته که به دور از معنای مصدری واژه‌های قبل نیست مانند: «قال فما خطبک یا سامری (طه، ۹۵)، «قال فما خطبکم ایها المرسلون (حجر، ۵۸) قال ما خطبکما (قصص، ۲۳) قال ما خطبکُن (یوسف، ۵۱).

(خطابیّه): بفتح خاء، به جماعتی از شیعه و یاران ابوخطاب اسدی گفته می‌شود که خود را به ابی‌عبدالله جعفر صادق (ع) نسبت داد و وقتی امام (ع) متوجه غلوش گردید، از وی تبری جست. (محمد شفیق غربال، ۱۹۶۵م: ص ۴۰۶)

نگاهی قیاسی به الفاظ و صور متعدد خطابه گویای این نکته است که هر لفظی متناسب با معنا و مقامی است که استعمال داشته و هرگز به تضاد و تقابل با اصل واژه که عبارتست از «کار بزرگ» برنخاسته است و در همین راستا می‌توان خطابه را این‌گونه تعریف کرد: به سخن بسیار مهم و اساسی گفته می‌شود که بر جمع مردم به قصد اقناع ایراد می‌گردد تا عقل و دل همراه شود.

فرق بین خطبه و خطابه از لحاظ کاربرد

معمولاً، آن سخنانی را که در بعد اعتقادی و دینی و در مناسبت‌های اسلامی القاء می‌گردد خطبه می‌نامند، از همین روی با حمد و ثنای الهی و درود بر خاندان نبوت آغاز و با سلام و دعا خاتمه می‌یابد و عادتاً برای وعظ و تذکیر و وصیت به تقواست و خطبه‌های خواستگاری نیز از همین نوع است (بقره، ۲۳۵)، به عنوان مثال به نهج‌البلاغه و کتاب جمهره‌الخطب بنگرید و همچنین به سخنرانی‌های بعد از جمعه و جماعات و عیدین که خطبه می‌گویند.

جاحظ نیز در آثار خود فصلی را به خطبه و خطیب و خطابه اختصاص داده (جاحظ، ۱۳۷۵ ش: ص ۱۰۷) و خطبه را از خطابه به جهت کاربرد تمیز داده به طوری که سخنرانی‌های عرب جاهلی و زبان‌آوران اموی را تعبیر به خطابه کرده و سخنان پیامبر اکرم (ص) و خلفای دوره اول اسلامی را خطبه نامیده است. (همان منبع، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)

۱. «از جانب خدا، هیچ‌گونه سخنی با آنها گفته نمی‌تود» (نبا، ۲۷). «هرگاه انسان‌های جاهل، آنها را مورد خطاب قرار دهد، نیک پاسخ می‌دهند» (فرقان، ۶۳ و مؤمنون، ۲۷)، «ما به او حکمت و قدرت تمیز حق از باطل دادیم» (ص، ۲۰)، «در مورد کسانی که ظلم کردند، مرا خطاب نکن، ایشان غرق شدگانتند» (هود، ۳۷)

اما خطابه، همچنان که در تعریف آن گذشت، مربوط به مباحثی است که کم و بیش مرتبط با فهم عامه اشخاص بوده و به علم معینی یا موضوع خاصی تعلق ندارد بلکه هر شخصی با تکیه بر قوه ذهن خود می‌تواند به ایراد سخن پرداخته و قضیه‌ای را ثابت کرده و ذهن مخاطبین را پردازش دهد. همچنین امروزه سخنرانی در هر محفل یا مجلسی که با تبیین مسائل علمی و اجتماعی و سیاسی و غیره همراه باشد، تعبیر به خطابه یا عنوان «القی کلمه» (مطبوعات عربی) می‌گردد. یعنی همان مسائلی که در غیر نمازهای جمعه و جماعات ایراد می‌گردد. البته خطابه‌های امروز با وجود عدم تخصیص داشتن آنها به وعظ و تذکیر اما همانند خطبه‌های متداول، از آغاز و فرجام دینی برخوردار بوده و سعی می‌شود با توجه به روح دینی که در مخاطبین سراغ می‌رود، فارغ از حمد و ثنای الهی و درود بر خاندان نبوت نباشد. از همین روی در متون اسلامی برخی واژه‌ها به دلیل تقارن معنایی در جای همدیگر استعمال شده‌اند. همچون: خضوع و خشوع، خلود و دوام، خبر و نبأ خوف و خشیه. (موسوی جزایری، ۱۴۲۴ هـ: ص ۱۱۸-۱۲۲)

خطیب کیست!؟

این واژه برگرفته از خطبه و خطابه است، در حقیقت همان کسی که به کار مهم و اساسی می‌پردازد، به طوری که در تمام دوره‌ها، صاحبان سخن را خطبا یا برجستگان می‌نامند و بنا به قول مشهور ملوک الکلام کلام الملوک است و در بسیاری از آثار ادبی به ویژگی‌های برجسته خطیب پرداخته شده است. اقوالی نظیر: «خطیب به تناسب اخلاق مردم بلاد، مطالبی را بیان می‌کند»، «مطالبی برای ایجاد علاقه و همت بیان می‌دارد»، «بر خطیب لازم نیست که امور جزئی و نا منتهی را فراهم آورد بلکه بر خطیب لازم است که قوانین کلی را مطرح کند». (ابن میثم، ۱۳۷۵ ش: ج ۱، ص ۱۷۴-۱۷۵)

اما با پرداختن به لفظ و معنای خطابه و خطیب، می‌توان بهترین و کامل‌ترین تعریف برای خطابه یا سخن تأثیرگذار را از آیه شریفه ذیل استنباط کرد که می‌فرماید:

«الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً منانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکرالله...» خدا قرآن را فرستاد که بهترین حدیث است کتابی که آیاتش همه در کمال فصاحت (با اعجاز) با هم متشابه است و در آن ثنای خدا و خاصان او تکرار می‌شود به طوری که از تلاوت آن، خداترسان را لرزه بر اندام می‌افتد. (زمر، ۲۳)

آری بهترین سخن آن است که با الفاظ متناسب المعنی آنچنان مخاطب خویش را واله و مجذوب می‌سازد که بی‌اختیار مو بر بدنش راست گشته و دلش به یاد خدا آرام می‌گیرد و در حقیقت مطلوب خود را در سخنش پیدا می‌کند و بدان قانع می‌شود. بر این اساس کلام حق در جایگاه نخست و کلام بررکان دین در جایگاه دوم و سخن خطیبان و بیان بلیغان در مراتب بعدی قرار دارد.

کاربرد خطابه در یونان باستان

پیش از آنکه خطابه، جایگاه خود را در میان آثار کتبی و شفاهی عرب پیدا کند، یونانیان نیز به صورت



ملحوظ و ملفوظ به آن نگریسته و به عنوان یک فن نام برده‌اند همچنان که ارسطو در کتاب «ریطوریکا» فن خطابه را به سه دسته تقسیم نموده است. (ارسطو، ترجمه پرخیده ملکی، ۱۳۷۱ش: ص ۲۳)

الف) خطابه سیاسی ب) خطابه دادگاهی ج) خطابه تشریفاتی

به نظر می‌آید، خطابه در یونان باستان^۱ به عنوان یک قوه ذهنی و وسیله اقناع در هر قضیه‌ای به حساب آمده و بهترین شکل نمود آن در سه دسته مذکور است و در همه این عناوین، لفظ خطابه با معنا و جایگاه آن کاربرد و تناسب تنگاتنگ دارد. از همین جاست که جدل را در کنار خطابه قرار دادند (همان منبع، ص ۲۴) و سپس نقطه مقابل جدل را دیالکتیک استعمال کرده‌اند.

گفتنی است تمامی معلمین خطابه در یونان باستان از قبیل گورگیاس، کوینتیلیان و ارسطو^۲ و دیگران برای فن خطابه قواعد خاصی معین کرده و در قرون وسطی اهتمام ویژه‌ای برای تعلیم آن گماشته‌اند (ارسطو، ترجمه پرخیده ملکی، ۱۳۷۱ش: ص ۲۶ و ۲۷)

تناسب خطابه‌های جاهلی با محیط آن دوره

محیط بدوی و بسیار ساده جاهلی از یکسو و بی‌سوادی فراگیر از سوی دیگر باعث شده بود تا هر چه حیات می‌یابد به رنگ محیط درآمد و قالب آن را حفظ کند و نهایتاً ویژگی بدوی را از خود به ارث نهد.

نگاه ژرف به خطابه‌های این دوره مبین این نکته است که عرب محصور در جزیره‌العرب و هم‌نوا با صحرا و بیابان، خیمه و شتر، کلامش بدور از هر آرایش و تکلفی است و هر چه در خیال او می‌نشیند بر زبانش جاری می‌گردد یعنی همان طبیعت محسوس و دیدنی پس هر سخنی اعم از شعر یا نثر که بتواند از دل و احساس او حرف بزند، ارج نهاده و در لابلای خطبه‌هایش رخنه می‌کند، زیرا او سخنگوی قبیله و گردآورنده جماعات پراکنده است و به خاطر شرافت و مجدی که نبایستی از حسب و نسب او به دور باشد (جرجی زیدان، ۱۹۵۷م: ص ۱۸۸ و ۱۸۹) کلامش مرتبت یافته و فراخوانش عاری از سائبه و دروغ است، از همین روی در این دوره برای ملاقات هیئت‌هایی که از چین، هند و ایران می‌آمد به خطیب سخن‌پرداز نیاز داشتند (همان منبع، ص ۱۹۰) و گاه هر قبیله یک یا چند خطیب داشته و هنگام وفات بزرگشان می‌داشتند (همان منبع، ص ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸)

تناسب خطبه‌های طوال و قصار با محیط جاهلی

بررسی خطابه‌های جاهلی معلوم می‌کند که خیال و بلاغت در روح خطبا نوعی نیاز محسوب گشته زیرا تزیین حماسه در سوارکاران و آزادی‌خواهان عاملی اصلی پیدایش خطابه است. حال آنکه در شعر چنین شرطی وجود ندارد و عرب به خاطر منازعاتی که با یکدیگر داشتند، اقتضا می‌کرد تا به خطابه روی آورند و بدین واسطه مخاطب را اقناع سازند و گاه خطابه و شعر به تشابه برمی‌خاست به طوری که اگر شعر در

۱. خطابه در لغت یونان RIETORIG و جدل PHOTOPIKH در مقابل Dialectic به کار رفته است.

۲. معلمین خطابه یونان در قرن ۵ قبل از میلاد بوده‌اند.

کلام غلبه پیدا می‌کرد، سخنگو را شاعر و اگر خطابه غلبه می‌کرد، خطیبش می‌نامیدند.

از همین جاست که شکل کلی خطابه‌های این دوره به دو گونه نمود پیدا کرد:

۱- طول ۲- قصار

دلیل وجود خطبه‌های طول، پرداختن عرب جاهلی به افتخارات قومی و قبیله‌ای، جنگ، صلح و غیره است (جرجی زیدان، ۱۹۵۷م: ص ۱۸۸) و در همه این موارد تحریک عواطف و احساسات مخاطب، نیاز خطیب می‌بود از این روی بایستی جهت همراه کردن افراد قبیله با خود از خطبه‌های طول استفاده می‌کردند همچنان که در علم بیان اطاله‌گویی نوعی بلاغت است. (احمد هاشمی، ۱۹۷۸م: ص ۱۸۶)

اما سخنان قصار که تعدادش بیشتر از طول است به دلیل توجه عمیق مردم جاهلی و تسهیل در حفظ آن به عنوان میراث این دوره می‌باشد به طوری که هر خطبه‌ای را با نامی خاص معرفی می‌نمودند مانند: عجز (خطبه آل رقیه)، غدراء (خطبه قیس بن خارجه)، شوهاء (خطبه سحبان و اثل) و غیره (قلقشندی، ۱۹۱۳م: ج ۱، ص ۲۱۰)

اکنون به عنوان شاهد گفتار به تحلیل خطبه‌ای از این دوره می‌پردازیم که پرده از اندیشه و احساس مردم دوره جاهلی بر می‌گیرد.

تناسب لفظ با معنی در خطبه قیس بن ساعده^۱

«ایها الناس، اسمعوا و عوا، انه من عاَش مات و من مات فأت و كل ما هو أت أت. لیل داج و نهار ساج و سماء ذات ابراج و نجوم ترهر و بجاز ترخر و جبال مرساه و ارض مدحاه و انهار مجراه. ان فی السماء لخبراً و ان فی الارض لعبرا. ما یال الناس ینهبون ولا یرجعون... یا معشر ایاد، این الایاء و الایجاد و این الفراعنه الشداد.

فی الذاهبین الأولین من الملوك لنا بصائر

لما رأیت موارداً للموت لیس لها مصادر

.....

أیفت أنى لامحاله حیث صارالقوم صائر»

(الوسی، بی تا: ج ۵، ص ۱۶۲)

ایها (دلالت بر تخاطب، تقابل، تلاقی و تشبیه می‌کند) از آنجایی که اصلی‌ترین وظیفه خطیب، آگاه نمودن مخاطبین به امور مهمی در نتیجه یک ملاقات عمومی است پس واژه ایها بیانگر اهمیت امر است همچنان که مصحف شریف هم از این واژه، مکرر استفاده می‌کند (یا ایها الذین آمنوا، یا ایها الإنسان...)

الناس (فراخوان عمومی) نه تنها افراد قبیله بلکه روی سخن به سمت تمام انسان هاست برای

۱. قیس بن ساعده خطیب، شاعر و حکیم عرب در دوره جاهلی است که مورخین در مورد حقیقت وی اختلاف دارند. برخی صابئی و بسیاری دیگر او را از مردان دین نصاری شناخته‌اند. همچنین آورده‌اند: او اول کسی است که «اما بعد» گفت است.

شنیدن پیامی که مربوط به هر شخص از قبیله و یا امتی است.

(اسمعوا و عوا) شنیدنی از روی فهم و ادراک نه احساس صرف زیرا آنچه در این خطبه در پی می‌آید امور ادراکی است و خطیب با مردمی سخن می‌گوید که دنیاچشم و گوششان را پر کرده است و به غیر آن نمی‌اندیشند.

(إنه) تأکید جهت رسوخ مطلب در ذهن

(من عاش مات و من مات فات) اثبات مطلب با تکیه بر امور متداولی که مردم تجربه نموده و طبیعتی که حس کرده‌اند.

(إن فی السماء لخبيراً و إن فی الأرض لعیباً) با آوردن سه تأکید در هر کلام، مخاطب خالی الذهن را در مقام منکر فرض کرده و او را وادار به تفکر و تعمق می‌نماید.

(ما بال الناس یذهبون ولا یرجعون) امور اثبات شده نزد مردم را مجدداً به صورت جملات سؤالی طرح می‌کند تا پا را از مرتبه احساس فراتر نهاده و لختی به امور فراسوی دنیای خویش ببیندیشند. (یا معشر ایاد...) در آغاز که با واژه «الناس» فراخوان عمومی انجام داد اما در این موضع با ذکر خاص (معشر ایاد) بعد از عام (الناس) و با سؤال از قبیله خود که آگاه از سرنوشت آباء و اجداد خود و همین‌طور، فرعونیان هستند در پی بیان حقیقت دیگری است و آن:

(فی الذاهبین الاولین من الملوک لنا بصائر): دعوت به عبرت‌آموزی و اندیشه‌ورزی

(ایقنت انی لامحاله حیث صارالقوم صائر): با بیان حال خویش، و دیدن خود در مسلخ مرگ، دیگران را به تفکر در آفرینش و محتمل دانستن سرای دیگر دعوت می‌کند.

نکته گفتنی اینجاست که سبک و سیاق چنین خطبه‌های خاص دوره‌ای می‌باشد که مردم هیچ‌گونه باوری به فراسوی حیات دنیایی خویش ندارند و هرچه فراسوی دنیا در گوش و فهم آنها ریخته شود قابل فهم نیست مگر اینکه منطبق بر دلایل محسوس و قابل تجربه باشد نه براهین عقلی و فلسفی.

پس انتلافی که میان لفظ و معنی در خطبه قس بن ساعده به چشم می‌خورد در موارد زیر است: اولاً: آنچه احساس می‌کند در کلامش می‌نشیند. مثل (من عاش مات و من مات فات).

ثانیاً: محیط جاهلی سرشار از احساس و عاطفه دامن‌گیر است که به ندرت به مسائل تعقلی و ادراکی پرداخته می‌شود. (احمد اسکندری ومصطفی عنانی، ۱۳۷۵ش: ص ۶۴). مثل (لیل داج و نهار ساج و سماء ذات ابراج)

ثالثاً: کرایش‌های قبیله‌ای مثل (معشر ایاد) و نهایتاً فردی مثل (ایقنت) بیشتر از سایر علقه‌هاست و یا در خطبه اکثم بن صیفی (ابن عبدربه، ۱۹۸۹م: ج ۲، ص ۳۵) سخنرانی برای عموم اما مخاطب نفس اکثم است یا در خطبه هاشم عبدمناف (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۹۵م: ج ۳، ص ۴۵۸) ابتدا مخاطب قریش است (یا معشر قریش) سپس روی خطاب به سمت خودش می‌تابد (فانی مخرج من طیب مالی...).

رابعاً: شرافت در نسب و مجد در حسب و آراستگی بیرونی و درونی از صفات لاینفک خطباست همچنان که غالب آنها ذکر جمیل در پی دارند. (جرجی زیدان، ۱۹۵۷م: ص ۱۸۸ و ۱۸۹) و قس بن ساعده، خطیب دوره جاهلی از مردان نیک آن روزگار بوده است.

خامساً: جلوه طبیعت در کلام جاهلی، مثل: جبال مرساه، ارض مدحاه و انهار مجراه. سادساً: برای حفظ خطبه‌ها، سعی می‌شود که از نوع قصار ایراد گردد نه طوال و این، از خطبه‌های قصار به شمار می‌رود (جرجی زیدان، ۱۹۵۷م: ص ۱۸۸). گفتنی است خطبه‌های خواستگاری هم از همین نوع است. به عنوان نمونه، خطبه ابوطالب (ع) در خصوص ازدواج پیغمبر اکرم (ص) (فلقشندی، ۱۹۱۳م: ج ۱، ص ۲۱۳) که به صورت قصار ایراد گردیده است.

تناسب لفظ با معنی در خطبه‌های دوره اسلامی

با طلوع خورشید عالم‌تاب نبوت در جزیره‌العرب و درخشش خیره‌کننده آن در تمام ابعاد زندگی عرب جاهلی و انتقال از زندگی بدوی به حضری و بر خورداری از تمدن پرفروغ اسلامی باعث شد نه تنها اقتصاد، فرهنگ، سیاست و دین بلکه ادبیات آنها نیز به تبع از آن جنبه‌ها متأثر گشته و نشانه‌های آن در اولین چشم‌انداز دیده را بنوازد و دل را صفا بخشد. در این دوره الفاظی سرشار از معنا و بلاغت که ادراک و تعمق را فرا می‌خواند جای الفاظی که حکایت از احساس ساده و درک جاهلی را دارد، می‌گیرد. طبعاً عدم آگاهی از اسلام و محیط اسلامی سخن‌راندن از وضعیت خطیب و خطابه را بیهوده می‌گرداند. به همین منظور از همه خطیبان و سخن‌دانان و پژوهشگران علم لغت و بلاغت دعوت می‌شود که برای درک بیشتر و آگاهی بهتر از ارزش‌های کلامی این دوره و کیفیت اتلاف الفاظ با معانی. حتماً آشنایی با علوم قرآنی و تاریخ اسلامی را مقدمه قرار داده تا ارزش خطیب و خطابه بر آنها نمایان گردد.

مسلماً قرآن کریم و حدیث شریف نبوی نمونه بارزی برای بلاغت عربی بود که به یاری لفظ و معنا در فن خطابه شتافت و سپس نمونه‌های راستین گشت برای ادیبی که قلم معوج داشت و فراتر از آن چشمه فیاضی که مورخ هنگام رنجیدن از اندیشه‌های مختلف از آن بهره می‌برد. به هر حال خطبه اسلامی حافظ راز بلاغت و گردآورنده نکات حکیمانه عرب در محافل خود است که به واسطه آن تفاعل نموده، همچنین وسیله‌ای در اختیار امراء و خلفاء بر فراز منبرها بود و خاص و عام به اهمیت آن واقف بودند و برخی از مفسرین در مورد کلام حق (و مقام کریم) گفته‌اند: «انه المنبر» (دینوری، بی‌تا: جز ۵، ص ۱۴۲) و دلیل منزلت یافتن آن این بوده که داعیانش جملگی از برجستگان و مشاهیر لشکری و کشوری بوده و کمتر کسی پای در جای پایشان می‌نهاد (محمد حسن درویش، بی‌تا: ص ۱۴۳).

از همین‌روی چون بر مرکب الفاظ می‌نشینند مهار معانی را نیز در اختیار گرفته و انتلافی شایسته میان آن دو برقرار می‌کردند. به عنوان مثال مصعب بن زبیر هنگام ورود به عراق با اقتباس از آیات قرآن، خطبه خود را این گونه خواند: (در مورد مردم عراق): «تلك آیات الكتاب المبین تتلو علیک من نبأ موسی

و فرعون بالحق لقوم یؤمنون ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا یتستضعف طائفه منهم یدبح ابناءهم و یتضحی نساءهم انه کان من المفسدین» (پس با دست به سوی شام اشاره کرد) و خواند: «و نرید ان نمَن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» (پس اشاره به سمت حجاز کرد) و خواند: «و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون». (جرجی زیدان، ۱۹۵۷م: ص ۲۱۶).

اما در مورد اتلاف لفظ با معنی در خطبه‌های این دوره به تحلیل و بررسی سه خطبه می‌پردازیم:

قال النبی الاکرم (ص)

ایها الناس کان الموت فیها علی غیرنا قد کتب و کان الحق علی غیرنا قد وجب و کان الذی نشیع من الاموات سفرٌ عما لقلیل الینا راجعون، نبوئهم اجدائهم و ناکل من ترائهم، کانا مخلدون بعدهم و نسینا کل واعظه و اماناً کل جائحه طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس، طوبی لمن اکتسب مالاً من غیر معصیه و جالس اهل الفقه و الحکمه و خالط اهل الذل و المسکنه طوبی لمن زکت و حَسُنَتْ خلیقته و طابت سریره و عزل عن الناس شره و طوبی لمن انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من قوله و وسعته السنه و لم تستهوه البدعه. (قلقشندی، ۱۹۱۳م: ج ۱، ص ۲۱۴)

(ایها الناس): این تعبیر بیانگر آغاز رسالت و دوران جهل و بی‌خبری از حقایق زندگی است و هنوز

مردم به باورهای دینی دست نیافته بودند.

(کان الموت...، کان الحق...، کان الذی نشیع...، کان... کل واعظه...) به نظر می‌آید که حضرتش (ص) آنچنان مردم را شیفته دنیا و غرق در معصیت می‌یابد که به بزرگترین حقیقت‌ها در زندگی خود مثل مرگ، بندگی حق، سفر به مکان بی‌ بازگشت (معاد)، اندرزپذیری از مصائب و مشکلات زندگی نمی‌اندیشند از همین روی به شیوه استدراک (کان) آنها را وادار به تأمل می‌نماید تا زمینه گرایش آنها به دین فراهم شود.

(طوبی لمن شغله عیبه...، طوبی لمن اکتسب مالاً من غیر معصیه) پس دعوت به خودسازی و کسب روزی حلال می‌کند، زیرا مقدمه هر کاری و اساس هر بنای عظیمی، فراهم شدن عناصر مطلوب است، بی‌شک خودسازی و صدمه نزدن به حقوق دیگران. شالوده مکتب اسلام است همچنان که پیغمبر اکرم (ص) بزرگترین عامل بدان در دوران پیش از بعثت بودند. (جعفر سبحانی، ۱۳۷۳ش: ص ۸۷)

(و جالس اهل الفقه و الحکمه) و (خالط اهل الذل و المسکنه): تشویق به علم و حکمت و آمیزش با فرودستان نیز از شاخص‌های دیگر مکتب اسلام است در حالی که چنین رفتارهایی قبل از اسلام سابقه نداشت.

(طوبی لمن زکت و حَسُنَتْ خلیقته) در ادامه موعظه به مسائل اخلاقی و ترغیب به آن پرداخته و سپس با عبارت (عزل عن الناس شره) مسائل اجتماعی و با کلام (انفق الفضل من ماله) مسائل اقتصادی

و جمله (و سخته السنه و لم تستهوه البدعه) مسائل دینی را مورد توجه قرار می‌دهد. بنابراین دقت در این خطبه گویای این حقیقت است که ائتلافی خاص میان الفاظ و معانی مورد نظر رسول اکرم (ص) برقرار شده و تحسین هر سخندان و سخنوری را برمی‌انگیزد. به طوری که عمده برنامه‌های تبلیغی حضرت (ص) در آن گنجانده شده و هر عبارت این خطبه مبین توجه عمیق به یکی از ارکان نظام اسلامی بوده و ویژگی‌های حاکم بر دوره را معرفی می‌نماید.

فرازهایی از خطبه امام علی (ع) در مورد حمد الهی و خلقت عالم، همراه با تحلیل واژه‌های آن

الحمد لله الذی لایبلغ مدحته القائلون، ولا یُحصی نعماءه العادون و لایؤدی حقّه المجتهدون الذی لایدركه بعد الهمم و لایناله غوص الفطن، الذی لیس لصفته حدّ محدود و لانعت موجود ولا وقت معدود، ولا أجل ممدود، فطر الخلائق بقدرته و نشر الریاح برحمته و وتّد بالصخور میدان أرضه (شریف رضی، بی تا: ص ۲۲).

(الحمد) با اقتباس از قرآن کریم (محمد جواد مغنیه، ۲۰۰۵م: ج ۱، ص ۱۶) ابتدا تمام ستایش‌ها را محصور به ذات حق کرده و سپس واژه (الله) که دربرگیرنده تمام صفات اوست، آورده تا بدین واسطه کامل‌ترین ستایش‌ها را مختص ذاتی که دارنده برترین و بهترین و جامعترین صفات است قرار دهد. (لایبلغ) اختیار نمودن کلمه لایبلغ بیانگر این است که هر کلامی هرچه بلوغ و نضج یابد برای بیان صفات او را ندارد. (مدخته) مدحه بر وزن فعله مانند هیئه است و آن بیانگر یک نوع از انواع مدح است که مجموع جمله به معنای این است که ثنای الهی آنچنان که شایسته اوست کار بسیار دشواری است. (همان منبع، ج ۱، ص ۱۵)

(ولا یُحصی) واژه احصاء در اصل وضع برای امور قابل شمارش به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶ش: ص ۱۲۰) از همین روی در اصطلاحات معاصر معادل امار در زبان فارسی است (نجف علی میرزایی، ۱۳۷۷ش: ماده احصاء) پس مراد این است که اگر نعمت‌های الهی با تکیه بر عدد شماره گردد هرگز قابل شمارش نیست.^۱

(نعماءه) جمع مکسر نعمه مانند نعم و انعم است (ابن منظور، ۲۰۰۵م: ج ۲، ص ۳۹۶۴) و برخی آن را اسم مصدر دانسته‌اند (محمد جواد مغنیه، ۲۰۰۵م: ج ۱، ص ۱۵)

انعم و نعم شامل نعمت‌های قلیل و کثیر می‌شود مثل اذکروا نعمه الله علیکم (المائده، ۱۱) اما نعماء در مقابل ضراء است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶ش: ص ۵۲۰) یعنی انسان آنقدر در شمردن نعمت‌ها عاجز است که از عهده حداقل‌ها هم برنمی‌آید. به نظر می‌آید انعم و نعماء کلی‌تر از نعم است. بدین معنا که نعمت‌ها، تقسیم به نعمت جلی و خفی می‌گردد به طوری که بعضی از ضررها نعمت است. (محمدتقی

۱. در مورد وجوه احتمالی و قابل ذکر این فراز، اقوال متعددی ذکر شده از قبیل «لایحصی نعماءه الحاسون». لایحصی نعمه الله الحاسون» لایُعَدّ نعماءه العادون» و غیره که برای پاسخ به آنها مراجعه کنید به شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید المتزلی، ج ۱، ص ۳۸



(العَادُونَ) اصحاب العدد و الحساب، اما ممکن است یک سؤال مطرح شود که چرا حضرت نفرمود (لاتحصى نعماء المحصون) اما واژه «العَادُونَ» استعمال شد. باید گفت فاعل مصدر احصاء نهایتاً احاطه به عدد پیدا می‌کند همچنان که از اسماء خدا می‌خوانیم «أنت المَحْصَى» (ابن منظور، ۲۰۰۵م: ج ۱، ص ۸۵۸) اما در استعمال العَادُونَ احاطه و حصری وجود ندارد بلکه فعل به صورت کثیر انجام می‌پذیرد از همین جاست که در مصحف شریف آمده «ان تعدّوا نعمت الله لاتحصوها» (ابراهیم، ۳۴) یعنی «لاتحیطوا بها» و نفرمود ان تعدّوا نعمه الهو لا تعدّوها.

(ولا یؤدی حقّه المجتهدون) به استناد آیه قرآن که می‌فرماید «و ما قدر والله حق قدره...» (زمر، ۶۷) انسان‌ها هرگز خدا و حق او را آن‌گونه که هست نشناخته و نتوانند شناخت هر چند تلاشگران به نهایت، جهد کنند. در اینجا تفاوت است بین جهد و جهاد و اجتهاد، زیرا جهد و جهاد تلاشی است که با دست و زبان صورت می‌گیرد، همچنان که رسول اکرم (ص) فرمود «جاهدوا الکفار بأیدیکم و ألسنتکم» اما اجتهاد وادار کردن نفس به بذل توان و تحمل مشقت است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶ش: ص ۹۹)، پس از این گفتار برمی‌آید هر چند که آدمی انقطاع از خود و الی الله داشته باشد هنوز از عهده شکرش برنیامده است.

(الذی لا یدرکهُ بعدُ الهمم) استعمال واژه «لا یدرکهُ» به جای واژه‌هایی چون «لا یفهمهُ» و «لا یغوصهُ» بیانگر این است که حق را غایتی است دست نیافتنی زیرا «درک» به قعر هر چیزی گفته می‌شود مثل «ان المنافقین فی الدرک الاسفل» (نساء، ۱۴۵)، ادرك الصبی یعنی بلغ غایه الصبا (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶ش: ص ۱۷۰) بعدُ الهمم از نوع اضافه صفت به موصوف است بدین معنا که همت عالی و عزم قوی به کنه او پی نخواهد برد و به قول حق «لاتدرکهُ الابصار...» (انعام، ۱۰۳)

(ولا ینالُهُ غوص الفطن) مراد از غوص، اغراق در نیل به مطلوب و تنها اختصاص به استخراج دُر ندارد و غواص به کسی گویند که کاری را زیاد انجام دهد مثل «و من الشیاطین من یغوصون له» (انبیاء، ۸۲)، و الشیاطین کلّ بناء و غواص «(ص، ۳۷) و فطن جمع فطنه یعنی حدس درست (محمد جواد مغنیه، ۲۰۰۵م: ج ۱، ص ۱۶). از این فراز برمی‌آید که خرد آدمی هر چه در تحقیقات و کشفیات، موفق و از زیرکی برخوردار باشد، هرگز ذره‌ای به کنه او پی نخواهد برد.

(الذی لیس لصفته حدّ محدود و لانت محدود) خدایی که صفاتش مرزی ندارد و هیچ نعتی او را بخوبی توصیف نکرده است. «محدود»، صفت برای حد است و در واقع چیزی را با خودش توصیف کردن برای مبالغه است (همان منبع، ج ۱، ص ۱۸) برخی هیچ فرقی میان صفت و نعت قائل نشده‌اند اما برخی دیگر وصف را کلی‌تر از نعت فرض کرده بدین‌گونه که وصف شامل صفات خوب و بد است اما نعت مربوط به صفات نیک است. گفتنی است واژه «موجود» به اصل وجود نعت می‌پردازد بدین معنی که در عالم امکان هیچ ستایشی در خور ذات حق نه خلق شده و نه مقدر گشته است زیرا طبق فرمایش قبلی هیچ حد محدودی ندارد.



«ولا وقت معدود و لا اجل ممدود»

اینکه معدود را برای وقت و ممدود را برای اجل آورد برای این است که زمان قابل تعیین است مثلاً می‌گوییم امروز، دیروز و فردا، اما مرگ پایان‌پذیر و منقطع نه قابل تعیین، خواهد بود پس وجود ازلی و ابدی نه وجودش با چنین اوقاتی شمرده می‌شود و نه ابدیت و بقایش اجل‌پذیر همچنان که امام در جایی دیگر می‌فرماید «هو الاول و لم یزل و الباقی بلا اجل».

(فَطَرَ الخلائق بقدرته): همه مخلوقات را با قدرت خویش نخستین بار آفرید. از بررسی آیات متعدد قرآن برمی‌آید که منظور از «فَطَرَ» خلقت بی‌سابقه است از قبیل: «فَطَرَ الناس»، «فَطَرَ السموات و الارض»، «فاطر السموات و الارض» «فطره الله الّتی...» یعنی پیش از او کسی به امر آفرینش دست نزده است.

(و نشر الريح برحمته): بادهای رحمتش را منتشر ساخت. ریح بادهای بشارت است همانند این آیه هو الّذی ارسل الريح بشراً بین یدی رحمته (فرقان، ۴۸). وازه ریح، گاهی معنای قوت و غلبه می‌دهد مثل آیه «و تذهب ریحکم» (جوهری، ۱۴۲۹: ۴۳۵) و بیشتر مواضعی که در قرآن کریم به کار رفته عبارت است از عذاب مثل «و فی عاد إذ ارسلنا علیهم الريح العقیم»، «إنا ارسلنا علیهم ریحاً صرصراً» و «کمثل ریح فیها صر». اما جمع آن (ریاح) اغلب به معنای رحمت است مثل آیه «و ارسلنا الريح لواقع» (ذاریات، ۴۱). همچنین در اعتقاد عرب، باروری ابرها توسط ریح صورت می‌گیرد. (ابن منظور، ۱۴۲۶هـ: ج ۱، ۱۶۰۹)

(و وُتِد بالصخور میدان آرضه) و با میخکوب کردن صخره‌ها در زمین، آن را از لرزش نگاه داشت. «وُتِد»: فعل صناعی از اسم وُتِد به معنای میخ. «الصخور»: صخره‌های سخت که تا اعماق زمین فرو رفته، «میدان»: مانند جَولان و ضَرَبان به معنای خرامان است که در حقیقت مجموع این فرازها مقبَس از آیات «والجبال اوتاداً» (نبأ، ۷)، «و القی فی الارض رواسی أن تمیدیکم» (نحل، ۱۵) می‌باشد.

تعمق در این بخش از خطبه و سایر بخش‌های آن بیان می‌کند:
اولاً: مخاطبین در عصر امام (ع) به مرحله‌ای از بلوغ و بالندگی فکری، دست پیدا کرده بودند که ایشان به تفسیر صفات خدا و آفرینش عالم می‌پردازند.

ثانیاً: خطبه‌های حضرت (ع) آینه آیات وحی و در حقیقت تفسیر قرآن مجید است.
ثالثاً: اشراف اعجاب‌آور حضرت (ع) بر تمام زوایای سخن که با استمداد از آیات الهی، امثال و حتی شعر عرب و آگاهی کامل و درک فزاینده از رمز و راز زندگی انسان در عصر اسلامی و بعد از آن، مناسب‌ترین معنا را در قالب الفاظ می‌ریزد و این از ویژگی‌های خطیب برجسته در این دوره است.

رابعاً: بلاغتی برگرفته از قرآن به پیکره زبان و ادبیات عرب تزریق کردند تا جایی که غالب کلمات قصار ایشان به عنوان ضرب‌المثل و تکیه کلام سخنوران گشته از آن پیروی نمودند و هر

بلیغی از آن استمداد جسته است. (مقدمه شریف رضی، ۱۳۸۲ش: ص ۱۴)

خامساً: سؤال مردم زمان امام (ع) درباره خلقت انسان و جهان و مرانب آن بسیار بود به گونه‌ای که حضرت (ع) خود را در مقام تبیین و تفسیر آن می‌دیدند که جز از عهده خودشان بر نمی‌آمد. سادساً: هر چه خطبه با آیات پیوند می‌خورد، مخاطب هم قانعتر، منواض عتر و متأثرتر خواهد بود. سابعاً: ارجحیت، افضلیت و اعلمیت خطیب نسبت به مخاطبین در سراسر خطبه موج می‌زند. ثامناً: به گفته متفکر فرقه معتزله: علی مشقتی است برای کسی که درباره او سخن گوید. (محمدتقی جعفری، ۱۳۸۲ش: ج ۲، ص ۴۷) زیرا در حق دانستن او غلو و در حق ندانستن ظلم می‌گردد.

خطبه معاویه بن ابی سفیان آینه تفکر بنی امیه

«یا بنی اِنی قد کفیتک الشد و الرجال و وطأت لک الامور و ذللت لک الاعداء و اخضعت لک رقاب العرب و جمعت لک ما لم یجمعه احد فانظر اهل الحجاز فانهم اصلک و عترتک... و انظر اهل العراق، فان سألوک ان تعزل عنهم کل یوم عاملاً فأفعل...، ثم انظر اهل الشام فاجعلهم الشعار دون الدثار، فاردد اهل الشام الی بلادهم ولا یقیموا فی غیر بلادهم، فیتأدبوا بغير ادبهم». (زکی صفوت، ۱۹۶۲م: ص ۴۲).

ترجمه: ای فرزندانم، من رنج و سفر را از دوش تو برداشته و کارها را مهیا ساختم و مردم عرب را مطیع تو گرداندم و چیزی برایت فراهم کردم که هیچ کس این گونه نکرد. پس به حجازیون به دیده نژاد و خانواده بنگر... و به مردم عراق، این گونه نظر افکن که اگر هر روز از تو خواستند تا کارگزارشان را عزل کنی، این کار را بکن...، و اما به شامی‌ها به دید لباس زیرین بنگر که به تنت چسبیده است...، سپس سربازان شام را به سرزمین خود بازگردان و مبادا در بلاد دیگری اقامت گزیده و متأثر از اخلاق آنها شوند.

تحلیل الفاظ و ترکیب کلام

(یا بنی اِنی قد کفیتک الشد و الرجال و وطأت لک الامور و ذللت الاعداء) بیانگر موروثی کردن خلافت و اعطاء امر خلافت به خلف نالایق خود است بی آنکه رنجی کشیده باشد.

«کفی یکفی کفایه» به معنای قیام نمودن به کاری به اندازه کافی است (ابن منظور، ۱۴۲۶هـ: ج ۲، ۳۴۶۲). در اینجا مراد این است که معاویه، خود را برای یزید از لحاظ پختگی و سیاست و افتادن در مشکلات امور، کافی دانسته و خاطر نشان می‌سازد که تلاش من برای رساندن تو به قدرت کافی است و نیازی به زحمت و تلاش دیگر نیست.

«الشد» و «أشد» به معنای بلوغ و ادراک است و برخی گفته‌اند به هجده سالگی گفته می‌شود.

(همان منبع، ج ۱، ۱۹۹۴). زیرا انسان از لحاظ جسمی و عقلی به مرحله بلوغ رسیده است. با توجه به معنای لفظ، جانشین معاویه بی‌نیاز از بلوغ جسمی و فکری دیده شده است.

«الرجال» یعنی سوار بر مرکب شدن به قصد سفر و مراد این است که مرد برای آزموده شدن باید



رنج سفر را تحمل کند اما اینجا یزید بی‌نیاز از سفر و رنج آن است.
«ذللت» از ریشه ظلم و متضاد عز است، و به میخ مدله گفته می‌شود زیرا بر سر آن کوبیده می‌شود و به چارپا، «ذلول» گفته شده زیرا در برابر صاحب خود زانو زده و رام است. (جوهری، ۱۴۲۹هـ: ۳۷۵) و پس در اینجا، مراد، تحقیر و سرکوب مخالفان است.

با توجه به مفردات استعمال شده در این خطبه مفهوم عبارات این گونه استنباط می‌شود:
اولاً: یزید نزد معاویه مقبولیت داشته نه مردم و شاهد گفتار ضمیرهای متکلم در «انی» و «کفیتک» است.

ثانیاً: خلافت یزید بدون زحمت (قد کفیتک الشد و الرحال) و از طریق بیعت اجباری و تحمیل زور (ذللت الاعداء) صورت گرفته است.

ثالثاً: موروثی شدن امر خلافت (وطأت لک الامر) در این دوره کاملاً روشن است.

(ذللت الاعداء): جبهه‌گیری‌هایی که در مقابل عدل علی (ع) و توطئه‌ای که در حق امام حسن (ع) روا داشت باعث شد تا حق بر مردم مشتبه گشته و علی را دشمن دین و معاویه را دوستدار دین بدانند و با حمایت بی‌دریغ از معاویه، علی (ع) را بی‌یاور و حسن مجتبی (ع) را به دور از خلافت نگه دارند.

(و اخضعت لک رقاب العرب و اجمعت لک ما لم یجمعه یجمعه احد)

«أخضعت» از واژه خضوع است و با خضوع تفاوت دارد. خضوع در بدن صورت می‌گیرد اما خضوع در

قلب و بصر (جزائری، ۱۴۲۴هـ: ۱۲۲). همچنان که آیه قرآن می‌فرماید «خاشعه ابصارهم» (قلم، ۴۳)

«رقاب» جمع رقبه، به معنای گردن‌ها، از آنجایی که خضوع یک امر بدنی است به دنبال آن رقاب

آمده است نه واژه‌هایی چون قلوب یا ابصار.

«جمعت» به معنای فراهم کردن و گردآوری. و اینجا مراد، مهیا ساختن همه چیز از قبیل مال.

مقام و قدرت دینی و سیاسی است.

تأمل در الفاظ استعمال شده، نشان می‌دهد:

اولاً: معاویه با تدلیس و سوءاستفاده از خلفای پیشین، مردم را وادار به بیعت با خود و سپس با فرزندش نمود و با گماردن فرماندهانی خشن بر مردم همچون حجاج بن یوسف، زباین ابیه و سفیان بن عوف مشهور به آخو غامد و ایجاد رعب و وحشت در میان آنان، بیعت اجباری گرفت.

ثانیاً: بنی‌امیه، جسم‌ها را تسخیر کرده بودند نه قلب‌ها را و به عبارت دیگر، حکومت آنها سیاسی بود نه دینی و شاهد گرفتار «أخضعت لک رقاب العرب» است یعنی هرکس که بنی‌امیه را قبول نداشت به گرفتاری‌های مختلف، از قبیل: قتل، آوارگی و محروم شدن از بیت‌المال مواجه بود. از همین روی مردم از ترس چنین عواقبی، در برابر فرامین آنها گردن نهادند، همچنان که

کمیت بن زید اسدی در قصیده خود به آن اشاره می‌کند:

بحقکم امست قریش تقودنا و بالفذ منهم و الردیفین نرکب^۱

ثالثاً: بنی‌امیه خود را بر جان، مال و ناموس مردم حاکم کرده بودند در حالی که پیامبر خدا (ص) و اهل‌بیت (ع) ایشان هرگز حقوق طبیعی و خدادادی مردم را نادیده نمی‌گرفتند، اما معاویه هم در دین و هم در دنیای مردم خود را حاکم دانسته و حق‌الناس و حق‌الله را رعایت نمی‌کرد. از همین روی می‌گوید: «چیزهایی برای تو جمع کردم که هیچ‌کس این‌گونه نکرد.»

(فأنظر اهل الحجاز فإنهم اصلک و عترتک): بیانگر ایجاد تبعیض و طایفه‌گرایی به عنوان خصلتی

شوم در میان خلفای اموی.

(و انظر اهل العراق ...): بیانگر تسلیم در برابر خواسته‌های مردم عراق به دلیل سابقه مبارزاتی که

با او داشتند و حرف‌شنوی از آنان جهت حفظ منافع سلطنتی خود.

(ثم أنظر اهل الشام فاجعلهم الشعار دون الدثار)

«شعار» به لباس زیرین گفته می‌شود و «دثار» به لباسی که روی «شعار» پوشیده می‌شود. و چون

در معرض آلودگی و اندراس قرار می‌گیرد آن را دثار گویند. (جوهری، ۱۴۳۹هـ/۳۳۲). از آنجایی که مردم شام، گرداگرد معاویه را گرفته و از او در برابر دشمنانش حمایت و حفاظت می‌کردند به لباس زیرین تشبیه شده‌اند.

این عبارت اشاره دارد به حفظ پایگاه خود به هر قیمتی. زیرا مردم شام به دور از مرکز حکومت اسلامی و خلافت، تحت تأثیر القانات معاویه قرار گرفته و اسلام را تنها در چشم و زبان او دیده بودند. لذا در سفارش خود به یزید می‌خواهد تا با چنگ و دندان و حتی ملامطت و مدارا مردم شام را برای خود نگه دارد و مبادا سربازان آنجا در سرزمین‌های دیگری مثل حجاز و عراق اقامت گزینند و پس از آشنایی با چهره واقعی اسلام پی به رفتارهای زشت و غیراخلاقی بنی‌امیه ببرند.

نتیجه

خطابه به عنوان آینه الفاظ و معانی زبان عربی، گویای این حقیقت است که هر شیوه‌گفتاری، با عصر خود تناسب دارد. نگاهی ژرف به خطابه‌های دوره جاهلی و اسلامی و مقایسه آن دو با یکدیگر روشن می‌سازد که فن خطابه همچون جامه‌ای متناسب با قامت هر دوره می‌باشد. به گونه‌ای که قالب آن همراه با افکار و اندیشه‌های مردم تغییر یافته و شکلی خاص به خود گرفته است. از همین روی مخاطب در سخن خطیب جاهلی، به عنوان فردی یا اجتماعی وابسته به دنیا و درگیر معاش. بدون توجه به فراسوی دنیا جلوه می‌کند و الفاظی به عنوان محمل معانی انتخاب می‌شود که پیوسته صریح و بی‌پیرایه باشد. همانند: لیل داج، نهار ساج، سماء، انهار و غیره. اما در دوره اسلامی، مخاطب همراه با دوره خود رشد کرده و با توجه به پختگی و کمالی که در بعد دنیا و آخرت پیدا کرده، از شرافت و کمال نیز

۱. قریش به وسیله حق شما (اهل‌بیت) بر ما رهبری می‌کند، و ما گاهی به یک و گاهی به دو نفر از آنها سواری می‌دهیم.

برخوردار گشته و به عنوان محور عالم هستی معرفی می‌گردد. پس صدر اسلام به خاطر دوران تنویر و هدایت افکار، الفاضلی استخدام می‌گردد که عاطفه دینی و روح خفته بشر را بیدار کند، عباراتی نظیر: ایها الإنسان، کأنَّ الموت، کأنَّ الدنیا، کأنَّ الذی نشیع، طوبی لمن زُکَّت...، اما چون فرهنگ و باور دینی در این دوره نضح پیدا می‌کند، الفاضلی مطابق حال و روز مردم نیز خودنمایی می‌کند همانند: حمد الهی، جهاد، بعدالهمم، غوص الفطن، میدان ارضه و امثال ذلک. سپس در دوره اموی به دلیل کشمکش‌های سیاسی و دینی و خودکامگی و قدرت‌طلبی بنی‌امیه، خطابه‌ها نیز رنگ و بوی جامعه را به خود می‌گیرد و الفاضلی مثل: ذلَّت لک الاعداء، اخضعت لک رقاب‌العرب، جمعت لک، اهل الحجاز، اهل العراق، اهل الشام و...، در خطبه معاویه و سایر خلفای اموی حکایت از تشمت، زورگویی، دنیاپرستی، اختلافات قومی و قبیله‌ای و نادیده گرفتن ارزش‌های دینی در جامعه اسلامی دارد. بنابراین خطابه‌های هر دوره به آینه‌های شفاف می‌ماند که رخدادهای آن روزگاران را در خود جمع و تفسیر نموده و اندیشه‌های صاحبان خود را معرفی می‌کند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. آلوسی، محمود شکرى، بلوغ الأرب، جزء ۳، دارالکتاب العربى، مصر، بی تا.
۳. ابن ابى الحدید المعتزلى، شرح نهج البلاغه، ج ۱، مؤسسه الأعلمی، بیروت، ۱۹۹۵م.
۴. ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۲، داراحیاء التراث العربى، بیروت، ۱۹۸۹م.
۵. ارسطو، ریطوریکا، ترجمه پرخیده ملکى، اقبال، چاپ اول، ۱۳۷۱ش.
۶. اسدى کمیت بن زید، الروضه المختاره، انتشارات شریف رضى - قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ
۷. اسکندرى احمد و عنانى مصطفى، تاریخ ادبیات عرب «الوسیط» ترجمه درادمنش. دیبا، ۱۳۷۵ش.
۸. اصفهانى راغب، معجم مفردات الفاظ القرآن الکریم، تحقیق: نذیم مرعشلى، انتشارات مرتضوى، ۱۳۷۶ش.
۹. بحرانی ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ترجمه محمدى مقدم و نوایى یحیی زاده، آستان قدس رضوى، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
۱۰. تهنانوى محمدعلى بن على، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، کلکته، ۱۸۶۲م.
۱۱. جاحظ ابى عثمان عمرو بن بحر، البیان و التبيين، جز ۲۶، تهران، ۱۳۷۵ش.
۱۲. جرجى زیدان، تاریخ آداب اللغة العربيه، دارالهلال، قاهره، ۱۹۵۷م.
۱۳. جعفرى محمد تقى، ترجمه و شرح نهج البلاغه، چاپخانه حیدرى، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۸ش.
۱۴. جوهرى اسماعیل بن حماد، معجم الصحاح، دارالمعرفه، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۹ هـ
۱۵. درویش محمدحسن، تاریخ الادب العربى، مکتب الکلیات الأزهریه، مصر، بی تا.
۱۶. دینورى ابن قتیبه، عیون الأخبار، دارالکتب، بیروت، بی تا.
۱۷. رضى سیدشريف، ترجمه و شرح نهج البلاغه، بی جا، بی تا.
۱۸. زکى صفوت احمد، جمهره الخطب، شرکه مطبعه، قاهره، ۱۹۶۲م.
۱۹. سبحانى جعفر، فرازهاى از تاریخ اسلام، نشر مشعر، تهران، ۱۳۷۳ش.
۲۰. عبدالباقى محمد فؤاد، المعجم المفهرس، انتشارات اسلامى (چاپ دوم)، ۱۳۷۴ش.
۲۱. غربال محمد تفيق، الموسوعه العربيه، دارالقلم، قاهره، ۱۹۶۵م.
۲۲. فاخورى حنا، الجامع فى تاریخ الادب العربى، ج ۱، دارذوى القربى (چاپ اول)، ۱۴۲۲هـ
۲۳. قلقشندى، صبح الأعشى، جزء ۱ و ۲، دارالکتب الخديويه، ۱۹۱۳م.
۲۴. مصرى ابن منظور، لسان العرب، ج ۱ و ۲، مؤسسه الأعلمی، بیروت، ۲۰۰۵م.
۲۵. مغنیه محمد جواد، فى ظلال نهج البلاغه، ج ۱، انتشارات کلمهالحق، بیروت، ۱۴۲۷هـ.
۲۶. موسوى جزايرى نورالدين بن نعمه الله، فروق اللغات، مکتبه الرشد، ریاض، ۱۴۲۴هـ.
۲۷. میرزایى نجفعلی، فرهنگ اصطلاحات معاصر، دارالإعتصام، قم، ۱۳۷۷ش.
۲۸. هاشمى سیداحمد، جواهرالبلاغه، دارالکتب العلميه، قاهره، ۱۹۷۸م.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

سال سوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۸۱

۵۴